

نقش و جایگاه طبقات اصلی جامعه

شاهرخ زمانی

بیستم اردیبهشت هشتاد و هفت

تاریخ کل جوامع بشری بغیر از دوران کمون اولیه به طور اساسی جریان مبارزه بین طبقات اصلی جامعه برده و برده دار، رعیت و ارباب ، کارگرو سرمایه دار میباشد در هر دوره مشخصی از نظامهای اجتماعی موجود علی رغم وجود اقشار ولایه های گوناگون بین طبقات اصلی نامبرده کل تولید و بازتولید نعمات حیاتی جامعه بعنوان جزء اصلی هستی و هویت جامعه (ماهیت) بر مناسبات این طبقات اصلی در جریان تولید قرار داشته و دارد. این مناسبات طبقات اصلی در روند تولید است که به ساختار و کلیت نظامهای اجتماعی معنی و مفهوم بودن می بخشد از لحاظ تحولات اساسی تاریخ تغییر در مناسبات (سیاسی - اجتماعی) طبقات اصلی است که به دگرگونی نظامهای اجتماعی منجر شده در تاریخ مدارج تکامل و ارتقاء در سطح عالی را می پیماید. نقطه جهش تاریخی و قابل رویت این تکامل تاریخی معمولاً در شورشها و انقلابات بزرگ طبقات اصلی مورد استثمار انجام گرفته و میگیرد. از شورش بزرگ اسپارتاگوس علیه نظام برده داری ، تا انقلابات بزرگ بورژوازی انگلستان و فرانسه و... علیه نظام فئودالی تا انقلابات کارگری ۱۸۷۱ فرانسه و اکتبر ۱۹۱۷ روسیه از برجسته ترین نمونه های تاریخی جهانشمول در تحولات اساسی تاریخی می باشند. تمام این انقلابات و حرکات نشاندهنده نقش طبقات اصلی جامعه بعنوان عامل ماهوی دگرگونیهای تاریخی می باشند. تجارب انقلابات بطور عام و انقلابات کارگری بطور خاص نشان می دهند. زمانی طبقات اصلی ستمکش توانسته اند وظایف انقلابی تاریخی خود را تا به آخر در نابودی نظامات کهنه و برقراری نظم نوین انجام دهند که از آگاهی طبقاتی و انضباط و سازمان یافتگی بالائی در مقابله با نظم کهن برخوردار بوده اند. منظور از آگاهی طبقاتی یعنی شناخت اهداف خود ، راههای رسیدن به این اهداف ، شناخت دوستان و دشمنان خود در این مسیر ، تکیه اساسی بر نیروی خود ، کشاندن افراد بینابینی به طرف خود ، خنثی کردن توطئه های مختلف طرف مقابل و..... هدف از انضباط و سازمان ، داشتن چنان تشکلی که بر اساس اهداف فوق نیروی پراکنده این طبقات را در مقابل دشمنی آنان به صورت اراده ای واحد ، تحت رهبری واحد ، هدفی واحد در آورده و در شرایط مساعد مثل شرایط انقلابات بر شمرده ضربه اساسی را وارد نموده و قدرت خود را جایگزین نظم کهنه نابود شده می کند. آنچه یک تغییر بنیادین و اساسی در مناسبات اجتماعی به مفهوم تعویض نظام های اجتماعی را از تغییر در سطح اصلاحات سیاسی و روبنائی با حفظ نظامات کهنه جدا میکند. درجه دخالت آگاهانه و منضبط طبقات اصلی ستمکش از لحاظ تکیه بر نیروی خود بعنوان نابود کننده مناسبات کهن و ایجاد کننده حاکمیت خود می باشد. تجربه انقلابات کامل نشان می دهد که در هر کدام از این انقلابات زمانی که این مسئله رعایت شده طبقات میرنده و مناسبات ظالمانه آنان تقریباً کامل از بین رفته و به همان نسبت نظم نوین کامل تر و گسترده تر و پایدارتر برقرار شده است. از این لحاظ انقلاب بورژوازی فرانسه در نابودی کامل فئودالیسم و برقراری جمهوری ازاد بورژوازی و انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه در نابودی کامل مناسبات سرمایه داری

وما قبل سرمایه داری و برقراری حاکمیت کارگری نسبتاً" نمونه‌های کاملی از این لحاظ میباشند . در نمونه‌ی بالا جنبش طبقات اصلی جامعه به لحاظ آگاهی از منابع خود و ریشه کن کردن تمام ریشه‌ها و ابزار سلطه و بهره‌کشی طبقات حاکم از یک طرف و از طرفی درک اهداف خود در برقراری نظم جدید قاطعانه و سازمان یافته عمل کرده‌اند و مهم‌تر از همه اهداف و خیالات سازشکارانه از طرف لایه‌ها و اقشار میانی در مورد مماشات با نظم کهنه‌خنی و یا سرکوب شده است . تجارب انقلابات ناموفق در این رابطه نشان میدهد هرچه طبقات اصلی از درک منافع و اهداف خود در نابودی نظامات کهنه و برقراری نظم نوین و تکیه بر نیروی خود بعنوان فاکتور اساسی بدور بوده و تحت نفوذ سازشکارانه و عوامفریبانه اقشار و لایه‌های دیگر بوده‌اند به همان اندازه شانس پیروزی آنها به یأس و شکست تبدیل شده است . در نمونه دو انقلاب کبیر فرانسه و اکتبر روسیه این تزلزلات اقشار میانی در جهت سازش بانظامات کهنه‌خنی و یا درهم شکسته شده و طبقات اصلی نقش خود را مخصوصاً "در برقراری حاکمیت خود اجراء کرده‌اند. تجربه انقلابات پیروزمند نشان‌دهنده نقش طبقات اصلی جامعه بعنوان نفی‌کننده وضع موجود و برقرار کننده نظم جدید بوده و می‌باشد . این مسئله در مورد طبقه کارگردارای مضمونی ماهیتاً "متفاوت با طبقات محکوم اصلی دیگر میباشد . چرا که در نظامهای ما قبل و خود سرمایه داری علیرغم تغییرات بنیادی اما در تمام آنها فقط شکل بهره‌کشی عوض شده نظامات ذکر شده نظام بهره‌کشی انسان توسط انسان می‌باشد . این انقلاب فقط در طبقه کارگر است که به معنی نقطه پایان تمام اشکال استثمار ، استبداد و طبقات می‌باشد و ماهیتاً "با انقلابات ما قبل خود فرق می‌کند . یعنی فقط در حاکمیت کارگری است که با از بین رفتن بهره‌کشی انسان از انسان بعنوان علت العلل آنتاگونیسم و فاصله طبقاتی و بنا بر این از بین رفتن دولت بعنوان محصول این تضاد آشتی‌ناپذیر و ابزار سلطه طبقات استثمارگر عملاً "تضادهای طبقاتی از بین رفته نیروی جامعه انسانی بدور درگیری با خود درگیر مبارزه با تضادهای حل نشده طبیعت و غلبه با آن می‌شود . با توجه به نقش طبقه کارگر بعنوان تنها طبقه انقلابی در این دگرگونی عظیم تاریخی ، نظام سرمایه داری با تمام قدرت مادی و فکری خود برای جلوگیری از مرگ محتوم خود تلاش می‌کند تا از آگاهی و سازمانیابی و قدرت‌گیری این طبقه جلوگیری کند . اشکال مادی سلطه طبقه سرمایه دار از طریق الف : دامن زدن به لایه بندیهای موجود در میان کارگران از لحاظ زن ، مرد ، قدیمی ، جدید ، فنی ، ساده و... ب : تحمیل یک رقابت غیر انسانی در میان شاغلین و بیکاران ، اضافه کاری برای کارگران قدیمی و محرومیت جدیدیها از اضافه کاری و... ج : ایجاد ارتش بیکاران بعنوان مهمترین اسلحه پایین نگه داشتن دستمزدها و از طرفی تهدید کارگران به اخراج و... د : تعطیلی کارخانجات ، بحران سازی مصنوعی و از بین رفتن امنیت شغلی (شغل دائم) از طریق قراردادهای سفید امضاء و موقت خ : ایجاد محیط پادگانی از لحاظ کنترل شدید (نصب دوربین های زیاد) و جدا کردن بخش های مختلف از هم ل : سازماندهی گرسنگی تزییقی و سازمان یافته بطوریکه به جزء سیر کردن شکم گرسنه به چیزی دیگر نتوان فکر کرد ب : استفاده از زور و سرکوب و زندان ، ممنوعیت تجمع و تشکل ز : جدایی بین مبارزه صنفی و سیاسی و... به اهداف خود در عدم هویت یابی کارگران برسد ۲- فکری و ایدئولوژیک الف : سازماندهی ایدئولوژیکی و فکری از طریق آموزش متوسطه و عالی ماهواره ، اینترنت ، رادیو ، تلویزیون ، مطبوعات و... از لحاظ قبول و طبیعی نشان دادن وضعیت موجود ، انحراف اذهان از شرایط بردگی که در آن قرار دارند ، تهاجم تمام عیار علیه افکار انقلابی ب : دامن زدن به انحرافات اخلاقی - روانی در موارد جنسی ، متلاشی کردن خانواده ها ،... ج : پخش و رواج داروهای روان گردان ، مواد

مخدر در جهت انتفاعی و خنثی کردن پتانسیل بالقوه انقلابی مخصوصاً در میان جوانان د : جا انداختن عادات مصرفی در جهت تهی کردن اخلاق مبارزاتی خ : رواج فردگرایی در تمام سطوح در مقابل حس همکاری و کمک ح : جا انداختن حس باصطلاح مال اندوزی از طریق ضایع کردن حقوق دیگران ز : موجه و بر حق نشان دادن بهره کشی نظام سرمایه داری و ایجاد توهم در میان اقشار فرودست که شما هم می توانید خودتان را بالا بکشید و... و صدها موارد دیگر از طرف نظام سرمایه داری در جهت لاپوشانی و نفی هویت طبقاتی کارگران بعنوان یک طبقه برای خود میباشد .

در کنار این تلاشهای نظام سرمایه داری انحرافات وضعف درونی خود طبقه کارگر نقش مهمی در عدم موفقیت این طبقه بازی میکند . قبل از توضیح انحرافات درونی طبقه کارگر شناخت پاره ای از ویژه گی های متمایز طبقه کارگر نسبت به طبقات اصلی دیگر دارای اهمیت ویژه ای می باشد . اول : بطوریکه گفته شد آزادی کل بشریت فقط در آزادی طبقه کارگر معنی یافته و فقط در حاکمیت این طبقه است که با از بین رفتن استثمار فرد از فرد و بنابراین تمام اشکال سلطه و استبداد جامعه انسانی بدور از تضادهای طبقاتی در وحدت پایدار در خدمت به هم نوع و مبارزه علیه طبیعت سوق می یابد . دوم اینکه برای رسیدن به این منظور که مسیری آگاهانه و نقشه مندی باشد . طبقه کارگر باید توسط اندیشمندان خود که به جامعه شناسی علمی مسلح بوده و قوانین تکامل جامعه و دینامیسم درونی آنرا می دانند به آگاهی انقلابی که ضرورت دگرگونی اساسی و ایجاد نظم نوین را در وی ایجاد می کند مجهز شده و از طبقه ای در خود به طبقه ای برای خود تبدیل شود . سوم اینکه با توجه به شرایط بوجود آورده شده توسط نظام سرمایه داری که در بالا بر شمرده شد طبقه کارگر شقه شقه شده و در قهر جامعه و انحطاط فکری و فرهنگی به سر برده به خودی خود نمی تواند در جهت مسیر انقلابی و هویت یابی طبقاتی حرکت کند . به این جهت وی از حدود مبارزه صنفی در چهارچوب نظام سرمایه داری برای فروش بهتر نیروی کار خود نمی تواند تجاوز کند . در صورت مبارزه سیاسی هم به علت عدم استقلال و هویت طبقاتی خود در شناخت اهداف خود اغلب به دنباله رواقشار و لایه های خرده بورژوازی و بورژوازی خواهد افتاد . پس بنابراین بدون تشکل یابی کارگران بر اساس منافع طبقاتی خود بعنوان یک طبقه مستقل از تمام جریانات ، او در چهارچوب نظم کهنه در جا خواهد زد با توجه به مسایل بالا انحرافات جنبش کارگری که جلوی هویت یابی طبقه کارگر بعنوان یک طبقه را گرفته و از هویت یابی آن جلوگیری می کند . می توان به چند دسته تقسیم کرد . الف : آنهایی که بانفی آگاهی انقلابی بعنوان اساسی ترین فاکتوری که ضرورت تغییرات اساسی و انضباط آگاهانه را در طبقه دمیده و آنرا از دنباله روی و روزمرگی در آورده و در جهت تعیین سرنوشت خود طبقه هدایت می کند . این عده با چسبیدن به حرکات خود جوش کارگران بر محور خواسته های آنی و روزمره و نفی نقش آگاهی انقلابی بعنوان تنها عامل ارتقاء مبارزه و تنزل این آگاهی در حد تراوش از سطح خود بخودی مبارزه عملاً با پرستش و دنباله روی از جریان خود بخودی و سرمایه داری ، مبارزه طبقه کارگر به زائده سرمایه داران تبدیل می کنند . ب : تمامی جریانات شبه سوسیال دگرات و خرده بورژوازی که اعتقادی به سازماندهی مستقل کارگران بعنوان یک طبقه نداشته و تلاش می کنند با یدک کشیدن آگاهی انقلابی و جامعه شناسی عملی بدون ارتباط با مبارزه طبقاتی از نیروی طبقه کارگر در جهت اهداف مماشات جویانه و سازشکارانه خود استفاده کنند و با طرح شعارهای عوامفریبانه و پوپولیستی عملاً از سازماندهی مشخص کارگران فرار می کنند . ج : جریانات فرقه ای - اصلاح طلب که اراده گرایانه فرقه خود را نماینده طبقه کارگر دانسته و با جدائی و دیوار کشی بین خواسته های صنفی و سیاسی کارگران و با تنزل خود در حد خواسته های صنفی و محافل

جدا از طبقه عملا"به سدی در مقابل جنبش کارگری تبدیل شده وبا ایجاد توهمات اراده گرایانه بلانکیستی در بهترین حالت از شکل گیری ، تقویت وایمان کارگران نه به نیروی خود در جهت استقلال طبقاتی خود کارگران از تغییرات انقلابی کاسته ویا از میان بر می دارند. د- جریانات سندیکالیستی : این جریانات که تنها مبارزه طبقه کارگر رامحدود به مبارزه صنفی وآنهم فقط در چارچوب سه جانبه گرائی وقانون گرائی محض می کنند . خواسته یا نا خواسته علاوه فاصله گیری از بدنه کارگری از طرف جناحهای سرمایه داران داخلی ویا سرمایه جهانی مورد سوءاستفاده قرار می گیرند.

انحرافات بر شمرده بالا عملا"با جلو گیری از ارتقاء طبقه کارگر بعنوان طبقه برای خود به سدی در مقابل جنبش کارگری تبدیل شده است بدون مبارزه فکری با این انحرافات درونی جنبش ، طبقه کارگر نخواهد توانست بعنوان طبقه اصلی وارد میدان مبارزه شود و عملا"در جا زده ویا دنباله رو خواهد شد.

شاهرخ زمانی عضو شورای نمایندگان کمیته پیگیری

۱۳۸۷/۲/۱۸